**باسمه تعالی**

30/9/94 اصول عملیه - برائت - برائت شرعیه - آیات دال بر برائت شرعیه - آیه «ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»

**موضوع:** برائت/ادله برائت /آیات دال بر برائت / ما کنا معذبین

**آیات دال بر برائت شرعیه**

بحث در مورد ادله برائت است. اولین آیه ای که مرحوم آخوند[[1]](#footnote-1) به عنوان استدلال بر برائت ذکر می کنند، آیه **«ما کنّا معذّبین حتی نبعث رسولا»**[[2]](#footnote-2)می باشد.

**مفاد ادله برائت**

قبل از آغاز بحث، نکته ای را در مورد ادله برائت بیان کنیم، دو نوع مفاد برای ادله برائت می توان ذکر کرد. 1. مفادی شبیه به قبح عقاب بلا بیان که قبل از ورود بیان، عقاب قبیح است. مراد از این بیان، اعم از بیان ظاهری و واقعی است. بنابراین ادله وجوب احتیاط - که بنابر نظر اخباری ها برخی از روایات هستند- اگر تام باشد، بر ادله قبح عقاب بلا بیان وارد می باشند و موضوع عدم البیان را مرتفع می کند. 2. مفاد دیگر این است که بیان تنها نسبت به حکم واقعی شرط فعلیت، تنجیز و تکلیف دانسته شود که در این صورت این مفاد با ادله احتیاط مرتفع نمی شود.

پس باید در مورد ادله برائت این را در نظرداشت که چه مفادی را ادله اثبات می کنند؛ مفادی شبیه قاعده قبح عقاب بلا بیان که اگر ادله اخباری ها تام نباشد، مرجع باشد یا اثبات مفادی معارض ادله اخباری ها که اگر ادله اخباری ها هم تام باشد، با آن معارضه کند و نحوه جمع بین این ادله متعارض مرجع ما خواهد بود.

**تقریب استدلال به ما کنا معذّبین ...**

بعث رسل مثال برای مطلق بیان است، بنابراین از آیه شریفه استفاده می شود که خداوند قبل از اتمام بیان عذاب نمی کند. در استدلال به این آیه شریفه تنها مفاد قاعده قبح عقاب بلا بیان می تواند اثبات شود و لزوم بیان نسبت به حکم واقعی برای استحقاق عقاب، از این آیه شریفه استفاده نمی شود. بنابراین اگر استدلال به این آیه تام هم باشد، بر فرضناتمام بودن ادله اخباری ها بر لزوم احتیاط است و الا اگر آن ادله تمام باشد، بر آیه شریفه ورود دارند.

**اشکالات استدلال به آیه**

در مورد استدلال به این آیه شریفه دو اشکال مطرح شده است. یک اشکال در کلام مرحوم آخوند[[3]](#footnote-3)مطرح است که؛مفاد نهایی آیهنفی فعلیت عذاب می باشد و عدم عذاب به جهت منتی است که خداوند بر بندگان دارد و مفاد آیه نفی استحقاق عذاب نیست در حالی که مهم اثبات نفی استحقاق است.

اشکال دوم اختصاص آیه شریفه به عذاب دنیوی است و عذاب اخروی را شامل نمی شود.

**تنافی آیه با کفایت وجود دلیل عقلی بر استحقاق عقاب**

این دو اشکال از قدیم در کلمات مفسرین هم وارد شده است. البته مفسرین به خصوص اهل عدل از مفسّرین،اشکال سومی در این آیه داشتند که این آیه، عقاب را منحصر به بعث رسل و ورود ادله سمعی کرده است در حالی که برای صحت عقوبت، وجود دلیل عقلی نیز کافی است زیرا؛ اهل عدل از شیعه و معتزله معتقدند: عقل حجت تامّه و کافی برای اتمام حجت بر عباد است. بنابراین نیاز به ادله سمعیه و ورود دلیل شرع در یک حکم نداریم از همین رو نیزبه حسن و قبح عقلی قائل هستند و می گویند: برخی از امور را عقل انسان مستقل از شرع هم درک می کند و فی الجمله برخی از امور به تعبیر متکلمین طریقه العقل می باشد.

در برخی از کلمات مانند کلمات فخر رازی[[4]](#footnote-4)به این اشکال جواب داده شده استکه این آیه تنها در رابطه با سمعیات است و مواردی که دلیل عقل موجود باشد را شامل نمی شود.

این مشی در کلمات متکلمین زیاد است و زود دلیل را تخصیص می زنند اما اینگونه مشی ها، مشی صحیحی نیست. بله اگر راه حل دیگری نباشد، اشکالی ندارد نهایتا قائل به آن شد ولی این نوع پاسخ ها پاسخ هایی انتهایی و از باب ضیق خناق است.

ولی دو پاسخ دیگر برای این اشکال در کلمات مفسرین دیگر مثل مرحوم شیخ طوسی وارد شده است که در نهایت همان دو اشکال ابتدایی مطرح شده می باشد و در حقیقت آن دو اشکال، پاسخی بر اشکال نفی کفایت وجود دلیل عقلی بر عقاب در این آیه است.

یک پاسخ این بود که ما کنا معذبین نفی استحقاق عقابنمی کند بلکه می گوید:فعلیت عذاب الهی بعد از بحث رسل است و خداوند منّتاً علی العباد عذابش را به بعد از ورود سمع تأخیر انداخته است. به بیان دیگر؛ ولو استحقاق عقوبت قبل از بعث رسل، موجود باشد ولی شارع مقدس تامطابق همان مفادی که عقل هم دال بر آن است، رسول نفرستد و مفاد را تأکید نکند، عذاب نمی کند و بعد از تأکید، عذاب می کند نه اینکه قبل از بعث رسل استحقاق عقاب ندارد.

پاسخ دیگر این بود که آیه، مربوط به امم سابقه یا عذاب های دنیوی است.

در کلمات مرحوم آقای صدر[[5]](#footnote-5) به همین دو پاسخ اشاره شده است و به یکی از آنها هم مرحوم آخوند اشاره می کند. مرحوم آقای صدر هر دو کلام را ناتمام می دانند و در مقام پاسخ بر می آیند.به نظر می رسد اصل این پاسخ ها به خصوص پاسخی که در مورد عذاب اخروی داده شده است، برگرفته از کلام آقای روحانی در منتقی الاصول[[6]](#footnote-6)باشد. پاسخ اول نیز در کلمات آقای روحانی اشاره شده ولی شهید صدر آن را پرورانده است.

**تنافی عذاب بدون بیان با شأن الهی (دیدگاه شهید صدر در آیه)**

شهید صدر می فرمایند: آیه نفی استحقاق عقاب می کند زیرا؛ به طور طبیعی در مقام نفی فعلیت از جمله فعلیه استفاده می شود و گفته می شود: ما نعذّب یا لم نعذّب. در این آیه به جای جمله فعلیه از ترکیب خاص ما کان واسم فاعل استفاده شده و نکته اش این است که گویا می خواهد در شأن خداوند نبودن عذاب را نفی کند و نفی شأنیت به این است که اصلا استحقاق عقوبتینباشد. آقای حائری در حاشیه[[7]](#footnote-7)در ضمن اشکال و پاسخ، توضیحی تکمیلی بر فرمایش آقای صدر می دهند و می فرمایند: دقیقا شبیه همین آیه در جای دیگر وارد شده است. «و ما کان الله لیعّذبهم و انت فیهم و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون»[[8]](#footnote-8)در این آیه روشن است که با وجود پیغمبر عذاب کردن مانع

عقلی نداشته و فعلیتا برداشته شده و خداوند به جهت منتی که بر عباد کرده است این عذاب را مرتفع ساخته است. در جایی که مردم استغفار می کنند نیز، بر خدا لازم نیست حتما استغفارشان را بپذیرد و عذاب را مرتفع کند. پس در آیه ما کنا معذبین نیز حتما نفی استحقاق مراد نیست. ایشان پاسخ می دهند: ادعا این نیست که ما کان، حتما نفی استحقاق است بلکه ادعا این است که نفی شأنیت را بیان می کند و این نفی شأنیت در عذاب اخروی به نفی استحقاق است و در عذاب دنیوی به نفی استحقاق نیست. زیرا عذاب دنیوی تر و خشک را با هم می سوزاند[[9]](#footnote-9) و آمدن عذاب دنیوی با وجود پیامبر(صلی الله علیه و آله) با شأن الهی تنافی دارد چون با آمدن عذاب،پیغمبر هم می سوزد.در و ما کان الله معذّبهم و هم یستغفرون[[10]](#footnote-10)نیز چون عذاب برای هدایت مردم استو زمانی که خود مردم هدایت شدند و از گمراهی دست برداشتند و استغفار می کنند، طبیعی است که استغفار سبب ارتفاع عقوبت باشد و عذاب با شأن خدا سازگار نباشد زیراغرض متوقع از عذاب دنیوی، با وجود استغفار مرتفع می شود. مانند داستان حضرت یونس که وقتی مردم توبه کردند و استغفار نمودند، عذاب با وجود زمینه نزول عذاب، مرتفع شد. بنابراین عذاب های دنیوی با استغفار مرتفع می شود اما؛ عذاب اخروی تنها در صورت عدم استحقاق عقوبت می باشد.شأن خدایی نیستزیرا؛ مناسب نبودن با مقام اولوهیت تنها با فرض عدم استحقاق متصور است.

شهید صدر در پاسخ به اشکال اختصاص آیه به عذاب دنیوی می گویند: اصل تقریب استدلال اختصاص به عذاب دنیوی، به کار بردنصیغه ماضی ما کنّا معذبین است که تصور شده مربوط به دنیا و امم ماضیه است. در حالی که علت به کار بردن ما کنا، نفی شأنیت است. سیاق آیه هم دال بر آن است کما اینکه در کلام آقای روحانی در منتقی[[11]](#footnote-11)قرینه سیاق، روشن وارد شده است.

سیاق در آیه ما کنا معذبین ... :

ایشان می گویند: سیاقآیه ناظر به خصوص عذاب اخروی است یا لااقل حتما عذاب اخروی را شامل شود. زیرا؛ از آیات قبل استفاده می شود که مربوط به عذاب اخروی است. آیات قبل این است:

«وَ کُلَّ إِنسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِی عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ کِتَاباً یَلْقَاهُ مَنْشُوراً ﴿13﴾اقْرَأْ کِتَابَکَ کَفَی بِنَفْسِکَ الْیَوْمَ عَلَیْکَ حَسِیباً ﴿14﴾مَنِ اهْتَدَی فَإِنَّمَا یَهْتَدِی لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا یَضِلُّ عَلَیْهَا وَ لاَ تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَی وَ مَا کُنَّا مُعَذِّبِینَ حَتَّی نَبْعَثَ رَسُولا»[[12]](#footnote-12)

این قانون که به گناه کسی اشخاص دیگر عذاب نمی بینند، قانونیاخروی است. ولی قانون دنیایی اینگونه نیست. «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِیبَنَّ الَّذِینَ ظَلَمُوا مِنْکُمْ خَاصَّةً»[[13]](#footnote-13)عذاب دنیویاز سنخ آثار وضعیه می باشد و آثار وضعیه به منزله کیفر اعمال نیست. اثر وضعی حتی شخصی را هم که مرتکب نشده، دامنگیر می شود و تر و خشک در این عذاب با هم می سوزاند. بنابراین این آیات اختصاص به عذاب اخروی دارد و آیه مورد بحث اگر اختصاص به عذاب اخروی نداشته باشد، لا اقل نمی توانیم آن را به عذاب دنیوی اختصاص دهیم.

سپس شهید صدر پاسخی دیگر را مطرح می کنند که در مورد آن صحبت خواهیم کرد.

**بررسی کلام شهید صدر در آیه**

در مورد کلام ایشان که عدول از فعل به صیغه ما کان در ما کنّا معذّبین، دالّ بر عدم شأنیت است، اولا؛ به نظر می رسد این ترکیب در جایی که بیانگر یک سنت الهی و یک سنت مستمره باشد، کاربرد دارد و دالّ بر دأب الهی است نه شأن الهی. چیزی که به نظر ما از مجموع این صیغهو ترکیبات فهمیده می شود بیان امر مستمر است. در کتب تفسیری بحثی قدیمی درمورد کان که به خدا نسبت داده می شود مانندکان الله غفورا رحیما و کان الله سمیعا بصیرا وجود داردکه به چه معناست؟ به نظر می رسد به دلیل ازلی بودن، دال بر این مفهوم است که از ازل چنین قضیه ای وجود داشته باشد و برای بیان سنن الهی می باشد. اینکه این ترکیب و کان موجود در آن، به معنای نفی شأنیت باشد، شاهد روشنی بر آن وجود ندارد.

در نتیجه؛ مراد از ترکیبکان، ما کان و یا لم یکن و امثال اینها، بیان دأبالهی است و دأب غیر از شأن است و اختصاصی هم به مواردی که به خدا نسبت داده شده باشد، ندارد. این بحث جدا از اختصاص عذاب، به عذاب دنیوی یا اخروی است و بنا بر هر دو معنا جریان دارد مثلا اگر مراد عذاب دنیوی باشد، مراد این است که عذاب دنیوی قبل از بعث رسل،هیچگاه تحقق پیدا نمی کند. حال نمونه هایی را به نظر مراد بیان سنن الهی است نه شأنیت، بیان می کنیم. مراد از بیان این آیات

عدم سازگاری آنها با معنای شأنیت نیست بلکه اثبات احتمال اراده بیان سنن الهی نیز در نفی استظهار معنای شأنیت کافی است.

«و ما کان لنفس ان تؤمن الا بأذن الله»[[14]](#footnote-14)،

«وَ مَا کَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِیَنْفِرُوا کَافَّةً»[[15]](#footnote-15)،

 «وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ إِنَّ اللَّهَ بِکُلِّ شَیْ‌ءٍ عَلِیمٌ»[[16]](#footnote-16)

در سوره یاسین آیه 28 آمده است: «وَ مَا أَنْزَلْنَا عَلَی قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا کُنَّا مُنْزِلِینَ»ما انزلنا به صیغه فعل بیان شده و سپس ما کنّا منزلین آمده است. ما کنّا منزلین آیا به این معناست که شأن ما نیست که انزال کنیم یا سنت ما بر این قرار گرفته است که انزال نکنیم؟ مراد این است که ما نه تنها در این مورد در هیچ مورد دیگری هم نمی فرستیم و برنامه ما چنین نیست.

«وَ مَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأً»[[17]](#footnote-17)مؤمن حق ندارد مؤمن دیگر را مگر به خطا بکشد. مراد در این آیه، بیان قانون مستمر است که این قانون می تواند قانونی تکوینی یا تشریعی باشد کهمَا کَانَ لِمُؤْمِنٍ أَنْ یَقْتُلَ مُؤْمِناً إِلاَّ خَطَأًناظر به تشریع است به این معنا که مؤمنچنین حقی ندارد.

«مَا کَانَ لِنَبِیٍّ أَنْ یَکُونَ لَهُ أَسْرَی حَتَّی یُثْخِنَ فِی الْأَرْضِ»[[18]](#footnote-18)پیامبر حق اسیر گرفتن قبل از محکم شدن و قبل از یک سره شدن مشکل جنگ ندارد نه اینکه شایسته نیست، اسیر بگیرد. به نظر می رسد این آیه در مقام نفی شایستگی و شأنیت نیست بلکه در مقام بیان قانون مستمر است. چه قانون تکوینی و چه قانون تشریعی.

«مَا کَانَ لِلْمُشْرِکِینَ أَنْ یَعْمُرُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِینَ عَلَی أَنْفُسِهِمْ بِالْکُفْر»[[19]](#footnote-19)

« مَا کَانَ لِلنَّبِیِّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا أَنْ یَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِکِینَ وَ لَوْ کَانُوا أُولِی قُرْبَی مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِیم»[[20]](#footnote-20)

«وَمَانَتَنَزَّلُإِلاَّبِأَمْرِرَبِّکَلَهُمَابَیْنَأَیْدِینَاوَمَاخَلْفَنَاوَمَابَیْنَذلِکَوَمَاکَانَرَبُّکَنَسِیّاً»[[21]](#footnote-21)

ما کان ربک نسیا نه اینکه شایسته نیست که پنهان کاری باشد اصلا این یک امر مستمر، ما کان ربّک، ناسی بودن خداوند اصلا تحقق ندارد برای نفی مطلق یک امر

« وَرَبُّکَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ یَخْتَارُ مَا کَانَ لَهُمُ الْخِیَرَةُ»[[22]](#footnote-22)خداوند خلق و اختیار می کند و مردم حق اختیار ندارند. ما کان لهم الخیره، به این معنا نیست که شایسته نیست مردم حق اختیار داشته باشند بلکه به معنای نفیبه عنوان یک سنت است به این معنا که سنت الهی بر این قرار نگرفته است که به مردم اختیار بدهد. «مَا کَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِیِّینَ»[[23]](#footnote-23)

«مَا کَانَ لِرَسُولٍ أَنْ یَأْتِیَ بِآیَةٍ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ»[[24]](#footnote-24)

همانگونه که بیان شد، شهید صدر باید از آیه نفی شأنیت را استظهار کنند و احتمال این که برای بیان سنت الهی و قانونی دائمی باشد، باعث می شود دیگر نتوان به این آیه تمسک کرد. زیرا منت نهادن نیز سنت الهی است هر چند بر خداوند منت نهادن و رحمت کردنواجب نیست و اگر خداوند رحمت نکند، کار ناشایستی انجام نداده است. در نتیجه؛ حتی اگر سنت خداوند بر این قرار گرفته باشد که به خاطر رحمت بر امّت، بعد از تأکیدات مکرر عذاب کند،با حکم عقل به استحقاق عقوبتولو با اولین حجت تنافی ندارد. پس در این موارد ولو استحقاق عقوبت موجود است ولی خداوند بعد از بعث رسل و اتمام حجت، عقاب می کند. در نتیجه به نظر می رسد پاسخ اول مرحوم صدر ناتمام باشد.

سوال: در ادبیات داریم لامی که بعد از کان و بر سر فعل مضارع بیاید، لام جحد است به این معنا که هرگز این اتفاق نمی افتد.

پاسخ: بله به آن لام جحد گفته می شود اما؛ مراد از جحد، انکار مطلق است یا همین شأنیتی که آقای صدر می گویند روشن نیست.

نکته دیگری را در پاسخ به این مطلب اشاره می کنم.

مرحوم نائینی در برخی از مباحث خود می فرمایند: هر چند نفی فعلیت عقاب با نفی استحقاق ملازمهندارداما اخبار به نفی فعلیت با نفی استحقاقملازمه دارد زیرا اگربهنوع مردم اخبار دهیم که عقاب نمی شوند تکلیف را رها می کنند. پس صرف اینکه به ما اخبار داده شده است: عقاب نمی

شوید،به این معناست که آن حکم فعلی نیست. بله بر شارع لازم نیست که وعده های خود در رابطه با عذاب را عملی کند و می تواند منّتاً عقوبت را بر دارد و افراد را عذاب نکند ولی معنای اخبار از عدم العقاب، نفی فعلیت تکلیف است.

به بیان دیگر؛ هر چند لازم نیست خداوند انسان را عقاب کند و ممکن است در معصیت های قطعی هم با وجود استحقاق،عقاب نکند، ولی اگر اخباربه عدم عقاب دهد، چون تأمین به معصیت است وتأمین نسبت به معصیت صحیح نیست، کشف می کنیم که معصیت نیست. در اینجا می خواهیم کلام مرحوم نائینی را پیاده کنیم. این را ملاحظه بفرمایید فردا در موردش صحبت می کنیم.

اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) ؛ ج‏3 ؛ ص9 [↑](#footnote-ref-1)
2. مَنِ اهْتَدى‏ فَإِنَّما يَهْتَدي لِنَفْسِهِ وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ لا تَزِرُ وازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرى‏ وَ ما كُنَّا مُعَذِّبينَ‏ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولاً. الاسراء : 15 [↑](#footnote-ref-2)
3. كفاية الأصول ( با تعليقه زارعى سبزوارى ) ؛ ج‏3 ؛ ص13 [↑](#footnote-ref-3)
4. مفاتيح الغيب    ج‏20    313 [↑](#footnote-ref-4)
5. بحوث في علم الأصول، ج‏5، ص: 33 ایشان اشکال اختصاص استحقاق عقاب به ورود دلیل سمعی و عدم استحقاق عقاب با وجود دلیل عقلی را با مثالیت بعث رسل از وجود بیان پاسخ می دهند و در حقیقت پاسخ به این اشکال متکلمین در دو پاسخ ذکر شده در متن منحصر نیست. [↑](#footnote-ref-5)
6. منتقى الأصول ؛ ج‏4 ؛ ص374 [↑](#footnote-ref-6)
7. مباحث الأصول ؛ ج‏3 ؛ ص98 [↑](#footnote-ref-7)
8. الانفال : 33 [↑](#footnote-ref-8)
9. «وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لاَ تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً»انفال، آیه 25 [↑](#footnote-ref-9)
10. الانفال : 33 [↑](#footnote-ref-10)
11. منتقى الأصول ؛ ج‏4 ؛ ص374 [↑](#footnote-ref-11)
12. سوره اسراء آیات 13 و 14 و 15. [↑](#footnote-ref-12)
13. الآنفال، آیه 25. [↑](#footnote-ref-13)
14. وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ‏تُؤْمِنَ‏ إِلاَّ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذينَ لا يَعْقِلُونَ یونس : 100 [↑](#footnote-ref-14)
15. وَ ما كانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْ لا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ توبه : 122 [↑](#footnote-ref-15)
16. توبه، آیه 115. [↑](#footnote-ref-16)
17. سوره نساء آیه 92. [↑](#footnote-ref-17)
18. الأنفال، آیه 67. [↑](#footnote-ref-18)
19. توبه، آیه 17. [↑](#footnote-ref-19)
20. توبه، آیه 113. [↑](#footnote-ref-20)
21. مریم، آیه 64. [↑](#footnote-ref-21)
22. القصص، آیه 68. [↑](#footnote-ref-22)
23. احزاب، آیه 40. [↑](#footnote-ref-23)
24. رعد، آیه 38 و غافر آیه 78. [↑](#footnote-ref-24)